|  |
| --- |
| [ماهنامه معارف ، شماره 89](http://www.magiran.com/magtoc.asp?mgID=1280&Number=89&Appendix=0&lanf=Fa)  **جريان شناسي تبليغ در دهه چهل و پنجاه شمسي**  [**محسن حسام مظاهري**](http://www.magiran.com/spbody.asp?field=all&t=m&s=%D9%85%D8%AD%D8%B3%D9%86+%D8%AD%D8%B3%D8%A7%D9%85+%D9%85%D8%B8%D8%A7%D9%87%D8%B1%D9%8A) |

|  |  |
| --- | --- |
|  |  |
|  | |
| |  |  | | --- | --- | | |  | | --- | | **درآمد**      نهاد وعظ و خطابه به عنوان يكي از نهادهاي موثر و ديرپاي ديني همواره و در مقاطع و دوران هاي تاريخي مختلف در حيات فرهنگي، اجتماعي و سياسي جامعه تاثيرگذار بوده است. اين تاثيرگذاري و نقش آفريني در مقاطعي چند به دلايل مختلف مجال بروز و ظهور بيشتري يافته است؛ از جمله مي توان به مقاطع مهم تاريخ معاصر ايران نظير نهضت مشروطيت، نهضت ملي شدن صنعت نفت و مبارزاتي كه به پيروزي انقلاب اسلامي منجر شد اشاره كرد. به تبع گسترش دامنه فعاليت مجالس وعظ و خطابه، اين نهاد همواره طيف ها و جريان هاي مختلف و متنوعي را شامل مي شده است؛ كه اين مقاله جريان هاي مقطع مهم و سرنوشت ساز دهه هاي چهل و پنجاه را بررسي مي كند.      جريانات تبليغ در يك دسته بندي كلي در اين دو دهه مي توان سه جريان را در تبليغ دين از هم تفكيك كرد:                **جريان اول: وعظ سنتي**      اولين جريان فعال در اين مقطع، جريان وعظ سنتي بود. اين جريان وجهه همت خود را فقط به تبليغ مسائل اعتقادي و عبادي ديني و مبارزه با شبهات اعتقادي كه از جانب اهل سنت، وهابيت و بهاييت طرح مي شد، مصروف مي داشت و نسبت به ورود در مسائل و مناقشات سياسي جامعه چندان تمايلي نشان نمي داد؛ به همين منظور حتي گاه به تقابل با مذهبي هاي سياسي و مبارز مي پرداخت و ابايي نداشت كه با حكومت پهلوي و شخص شاه روابط حسنه اي برقرار كند و در پايان منبر براي «شاه شيعه» هم دعا كند. اين رويكرد البته ميان همه وعاظ سنتي فراگير نبود و بسياري از ايشان كساني بودند كه چندان رغبتي به ورود به مسائل سياسي جامعه و موضع گيري، نداشتند و اين فعاليت هاي سياسي را منافي رسالت اصلي خود يعني تبليغ دين مي پنداشتند.      اين دسته از وعاظ پس از درگذشت آيت الله بروجردي، مرجعيت علمايي چون آيات عظام سيد ابوالقاسم خويي و سيد محسن حكيم را تبليغ و ترويج مي كردند. وعاظ منسوب به اين جريان، گرچه در لايه هاي سنتي و غيرسياسي و گاه شاه دوستِ مذهبي جامعه، هواخواهان بسياري داشتند ولي همواره مورد انتقاد و اعتراض انقلابي ها بودند و بعد از انقلاب هم برخي از ايشان به حاشيه رانده شدند.      از جمله چهره هاي شاخص اين جريان، بايد از مرحوم شيخ حسينعلي راشد (1359 – 1284ش) فرزند عارف شهير ملاعباس تربتي نام برد. راشد از وعاظ سرشناس و متفكر وقت بود و يگانه واعظي بود كه از سال هاي دهه 1320 به مدت 37 سال شب هاي جمعه منبرش از راديو پخش مي شد. او البته به موازات منبر در حوزه و دانشگاه هم به تدريس اشتغال داشت و گاه براي مطبوعات مقاله مي نوشت. وي از جمله روحانيان روشنفكر بود و از اين حيث چندان ارتباطي با بدنه سنتي روحانيت نداشت. منبرهاي راشد عموماً مباحث اخلاقي (فردي و اجتماعي) و ارائه بياني ساده و عامه فهم و در عين حال مستدل از دين و آموزه هاي اسلامي را شامل مي شد و پاسخ گويي به مسائل اجتماعي و فرهنگي روز و تطبيق دين با مقتضيات اسلام، از دغدغه هاي هميشگي او بود.      راشد به هر دليل از ورود به عرصه مباحثات سياسي دوري مي جست و حتي روابط حسنه اي هم با شاه و رژيم داشت. همين روابط حسنه كه گاه رسانه ها هم به آن توجه مي كردند آتش خشم انقلابيان را برمي انگيخت و انتقادات بسياري را متوجه او مي ساخت. البته دامنه شهرت و محبوبيت او در بين هيئت هاي سنتي و عامه مردم به مراتب پايين تر از كسي چون مرحوم كافي بود.      از جمله ديگر وعاظ و خطباي سنتي شهير اين مقطع مي توان علي سدهي، محمد حسين خندق آبادي، سيد مرتضي برقعي، انصاري قمي، سلطان الواعظين شيرازي و سيد محمد موسوي واعظ، را نام برد.                **جريان دوم: وعظ انقلابي و سياسي**      جريان دوم وعظ در اين مقطع، جريان انقلابي و سياسي اي بود كه با انقلابيان و معترضان همگام و هم سو بود و آشكارا نسبت به رژيم پهلوي موضع انتقادي و اعتراضي داشت و بسته به شرايط اين مواضع را بيان مي كرد. هر چه به مقطع پيروزي انقلاب نزديك مي شويم، به تبع گسترش يافتن دامنه مبارزات، نفوذ و ابعاد فعاليت اين جريان هم بيشتر مي شود. وعاظ منسوب به اين جريان مي كوشيدند به تلويح يا تصريح موضوعات اجتماعي و سياسي را به عنوان موضوعات منابر خود برگزينند و با تكيه بر «نهج البلاغه» و قيام عاشورا، ابعاد حماسي و مبارزاتي و عدالت خواهانه شيعه را برجسته و تبليغ كنند.      مخاطبان اصلي اين وعاظ، جوانان انقلابي و معترض بودند. طبيعي بود كه فعاليت هاي تبليغي سياسي اين وعاظ از سوي رژيم، بي پاسخ نماند و به همين جهت اكثر آنان تجربه هاي زندان، تبعيد و ممنوع المنبري را از سر گذراندند. اين وعاظ عمدتاً مبلغان مرجعيت امام خميني(ره) (و به طور محدودتر ديگر مراجع همراه با انقلاب) بودند و به عنوان شاگردان و همراهان امام(ره) معرفي و خوانده مي شدند.      شاخص ترين چهرهه جريان وعظ انقلابي، بي گمان مرحوم شيخ محمدتقي فلسفي بود. فلسفي چنان شهرت و محبوبيتي داشت كه حتي برخي سران رژيم هم گاه براي حفظ وجهه مذهبي خود بين توده مردم، پاي منبر او حاضر مي شدند. امتياز برجسته فلسفي ـ كه در مقاطع مختلف، مصونيت و حاشيه به نسبت امني را براي فعاليت ها و منبرهاي انتقادي اش فراهم مي آورد ـ ارتباط گسترده و وثيقي بود كه او با بدنه روحانيت و مراجع تقليد داشت. اين ارتباط به گونه اي بود كه وي آشكارا خود را زبان گويا و نماينده مراجع شيعه مي خواند. فلسفي با سياستي كه پيش گرفته بود، به صراحت مباحثي را در منبر خود طرح مي كرد كه خطباي ديگر جسارت پرداختن به آنها را نداشتند.      از مقطعي به بعد، فلسفي كاملاً به خطيبي سياسي و انقلابي تبديل شد. آغاز اين مقطع را شايد بتوان سخنراني معروف وي در شب عاشوراي سال 1342 در حرم حضرت معصومه(س) دانست. فلسفي در اين سخنراني با صراحت از سياست هاي رژيم انتقاد كرد و گفت: «مردم وقتي از ظلم و جور به تنگ آمدند و كارد به استخوانشان رسيد، انقلاب مي كنند. انقلاب اسلحه نمي خواهد. دندان ها و ناخن هاي انقلابيون اسلحه آنهاست... سپهبدها و سرلشكرها و سرتيپ ها كه در موقع قدرت اموي ها بر مردم، آن طور غرور و ناز و افاده مي فروختند و به مال و جان و ناموس مردم ارزش نمي دادند، در مقابل دندان و ناخن انقلابيون فرار مي كردند و با مروان به كنيسه يهوديان پناهنده مي شدند!»      تا پيش از اين، منابر فلسفي عموماً مباحث تربيتي ـ اخلاقي و مربوط به خانواده و پرورش فرزندان را شامل مي شد؛ اما از اين مقطع به بعد، محورهايي چون خطر صهيونيسم براي مسلمانان، انتقاد از همكاري رژيم شاه و اسرائيل، دفاع از ملت فلسطين، بيان جنايات آمريكا در جهان و اعتراض به باستان گرايي رژيم شاه هم به سخنراني هاي وي افزوده شد. خود وي در مورد اين تغيير رويكرد مي گويد: «مخالفت من در دوره طاغوت فقط انتقاد بود يعني ترمز ضعيفي كه تا حدي مسئولان كشور رعايت مردم را بكنند و منظور من براندازي رژيم نبود؛ اما وقتي امام ]خميني[ در سال هاي 1341 و 1342 نهضت را آغاز كرد، شرايطي به وجود آمد كه من حد اعلاي انتقادها را شروع كنم.»      همين تغيير رويكرد سبب شد كه از اين مقطع به بعد وي به دفعات با تهديد و ارعاب دستگاه هاي امنيتي رژيم روبه رو و چندين بار ممنوع المنبر شود و در نهايت به زندان افتد. فلسفي در زندان به پيشنهاد شهيد مطهري، به آموزش خطابه و سخن وري مي پردازد. او اين آموزش را در سال هاي خانه نشيني هم در قالب برگزاري كلاس هاي تدريس فن خطابه و منبر پي گرفت. حاصل اين اقدامات، پرورش نسلي از روحانيان جوان انقلابي بود كه در سال هاي منتهي به پيروزي انقلاب، با منبرهاي سياسي خود نقشي جدي و موثر ايفا كردند.      امام خميني(ره) هم در سال هاي مبارزه به دفعات با ارسال تلگراف و پيام از خطابه ها و روشنگري هاي فلسفي در منابر خود تقدير مي كرد و با ارائه خط مشي ها و رهنمودهايي، او و ديگر خطباي انقلابي را تشويق و تحريض و در مقابل، روحانيان و خطباي غيرانقلابي را تقبيح و مذمت مي نمود.      خلاصه آنكه در فاصله سال هاي 1342 (آغاز دوران تبعيد امام) تا 1350، فلسفي مهم ترين چهره روحاني مبارز و از جمله چند واعظ سرشناسي بود كه در منابر خود به مسائل سياسي و انقلابي گريز مي زدند.      ديگر چهره شاخص جريان وعاظ انقلابي، مرحوم شيخ عباسعلي اسلامي بود. واعظي كه حتي پيش تر از فلسفي وارد مبارزات سياسي شد و از جمله با آيت الله كاشاني و شهيد نواب صفوي ارتباط نزديك داشت، از جمله معدود وعاظي بود كه در جريان نهضت ملي شدن نفت فعاليت مي كرد و به زندان هم افتاد. فلسفي و اسلامي در دهه چهل معروف ترين و مهم ترين وعاظ انقلابي و سياسي بودند؛ اما با گسترش فرهنگ مبارزه در سال هاي دهه پنجاه و روشنگري قشرهاي مبارز روحانيان و روشنفكران، از اين مقطع به بعد شاهد گسترش منبرها و وعظ هاي سياسي و انقلابي هستيم. آنچه بروز چنين تغييري را تسريع كرد، ورود روحانيان انقلابي و مبارز (عموماً شاگردان و طرفداران امام خميني(ره)) به عرصه وعظ و خطابه بود.      از جمله ديگر وعاظ و روحانيان انقلابي فعال در اين مقطع مي توان به اين اشخاص اشاره كرد: سيد محمود طالقاني (با محوريت «مسجد هدايت»)، شيخ محمدرضا مهدوي كني (با محوريت «مسجد جليلي»)، شيخ محمد مفتح (با محوريت «مسجد قبا»)، سيدعلي خامنه اي (با محوريت «مسجد كرامت» مشهد)، شيخ محمد جواد باهنر، شيخ علي اصغر مرواريد (با محوريت «مسجد حضرت مهدي(عج)»)، سيد محمد موسوي خوئيني ها، شيخ مرتضي مطهري (ابتدا با محوريت «حسينيه ارشاد» و سپس «مسجد الجواد(ع)»)، سيد عبدالكريم هاشمي نژاد (در مشهد)، شيخ علي دواني، شيخ فضل الله محلاتي، شيخ ناصر مكارم شيرازي، شيخ يحيي نوري، شيخ علي فيض مشكيني، شيخ اكبر هاشمي رفسنجاني، شيخ عباس علي عميد زنجاني (با محوريت «مسجد لرزاده»)، سيد عبدالحسين دستغيب (در شيراز)، سيدمحمدعلي قاضي طباطبايي (در تبريز)، شيخ عباس واعظ طبسي (در مشهد)، شيخ علي تهراني، شيخ محمدرضا فاكر، شيخ محمدجواد حجتي كرماني، شيخ جعفر شجوني، شيخ محمدمهدي موحدي كرماني، شيخ مهدي رباني املشي و... اين روحانيان و وعاظ انقلابي در آستانه مناسبت هاي مذهبي به ويژه ماه هاي محرم و رمضان با تشكيل جلساتي در مورد آنچه بايد بر منابر به عنوان تكليف شرعي و سياسي گفته مي شد، تصميم گيري مي كردند.                **خطباي «مُكلا»!**      اما ذيل اين دسته، يعني وعاظ انقلابي و مبارز، بايد از يك گونه فرعي كه در سال هاي پاياني دهه چهل و آغاز دهه پنجاه، ظهور كرد و توانست مخاطبان بسياري را هم به خود جلب كند، نيز سخن گفت و آن جريان سخنرانان و خطباي غيرروحاني يا به اصطلاح «مُكلا» است. از آنجا كه اين جريان عمدتاً با جريان انقلاب و مبارزه همراه بود، آن را ذيل اين دسته مي توان گنجاند. اين جريان، سخنراناني را شامل مي شد كه گرچه لباس روحانيت بر تن نداشتند، به عنوان خطباي مذهبي شناخته مي شدند و كاركرد و فعاليتي مشابه وعاظ روحاني داشتند. اين سخنرانان به ويژه در ميان دانشجويان و جواناني كه به هر دليل، از جمله تبليغات سوء دستگاه پهلوي و روشنفكران غرب گرا عليه روحانيت، نگرش مثبتي نسبت به روحانيان نداشتند، توانستند بسيار تاثيرگذار عمل كنند. يكي از مراكز اصلي فعاليت اين جريان «حسينيه ارشاد» بود كه ساختاري متجدد داشت و به خلاف عرف حسينيه ها در آن مستمعان روي صندلي مي نشستند. از چهره هاي شاخص اين جريان مي توان به فخرالدين حجازي و محمدتقي شريعتي اشاره كرد. البته با تسامح و از برخي جنبه ها همچنين مي توان مهندس مهدي بازرگان و دكتر علي شريعتي را هم از مصاديق اين جريان محسوب كرد.                **جريان سوم: وعظ ميانه رو**      دسته سوم جريان وعظ و خطابه در اين مقطع را مي توان وعظ ميانه رو ناميد. اين جريان وعاظي را شامل مي شد كه در ميانه دو جريان سنتي و انقلابي قرار مي گرفتند و با حفظ ريشه و خاستگاه سنتي خود، به خلاف جريان سنتي نسبت به تحولات سياسي و روند مبارزات منفعل نبودند و در جريان پيشبرد انقلاب نقش آفريني هايي داشتند؛ گرچه اين نقش آفريني در وسعت و شدت مشابه جريان انقلابي نبود و روند ملايم تري داشت. اين جريان ارتباط خود را هم با روحانيت و مرجعيت سنتي و غيرانقلابي و هم با روحانيت و مرجعيت انقلابي و مبارز حفظ مي كرد و ميان هر دو جريان، موافقان و مخالفاني داشت. عمده مخالفان جريان وعظ ميانه رو، جوانان انقلابي اي بودند كه وعاظ اين جريان را به محافظه كاري متهم مي ساختند و اعتقاد داشتند كه آنان بايد در مسائل سياسي، مواضع صريح تر و شديدتري اتخاذ كنند.      چهره شاخص اين جريان بي ترديد مرحوم شيخ احمد كافي (1357ـ 1305ش) است كه بين مجموعه وعاظ معاصر از نظر گستره شهرت و محبوبيت جايگاه يگانه و منحصر به فردي را داراست. كافي را بايد از جمله وعاظ مبدع و صاحب سبك دانست. در كنار برگزاري كلاس هاي آموزش وعظ و خطابه و سخنوري توسط خود وي، استقبال پرشور و گسترده مردم از منبرهاي كافي سبب شد كه سبك منبر رفتن او چه در زمان حياتش و چه پس از آن تا امروز، ميان وعاظ و عامه مخاطبان، شهرت و مقبوليت داشته باشد.      كافي در كنار وعظ به فعاليت هاي فرهنگي ـ اجتماعي مختلف (نظير برگزاري كلاس هاي مذهبي، فرستادن مبلغ، تاسيس مراكز درماني و مدارس و كتابخانه و...) مبادرت مي ورزيد. او همچنين در عرصه مبارزه با مفاسد اجتماعي، فعال بود و مشروب فروشي ها و سينماهاي بسياري با تلاش او به مسجد مبدل شدند و جوانان و زنان بسياري كه به فساد آلوده شده بودند، توسط او توبه كردند.اما بين اين همه، كافي را بيشتر به دليل تاسيس «مهديه تهران» مي شناسند؛ مكاني كه او با جلب حمايت هاي مردمي و با هدف متمركز ساختن برنامه ها و مراسم مذهبي و به ويژه برگزاري مراسم دعاي ندبه، بنا نهاد و به سرعت با استقبال مردم متدين در شهرهاي ديگر رو به رو شد و اماكن مشابه متعددي با الگوگيري از مهديه و با همين نام و گاه با پيگيري هاي خود كافي، در شهرهاي ديگر تاسيس شدند.      كافي، واعظي ميانه رو و پرطرفدار بود. به خلاف وعاظ انقلابي، مخاطب اصلي منبرهاي كافي نه دانشجويان و تحصيل كردگان، بلكه عامه مردم كوچه و بازار بودند. زبان وي در بيان مفاهيم ديني زباني ساده، همه فهم و مردمي بود. چنين بود كه عامه به راحتي با كلامش رابطه برقرار مي كردند و همراه مي شدند. محور اصلي منبرهاي كافي، ابراز عشق و علاقه به امام زمان(عج) و دعا براي ظهور و فرج ايشان بود. كافي با رويكردهاي نوگرا و نويني كه آن سال ها نسبت به مفاهيم ديني و آموزه هاي اسلامي بين تحصيل كردگان و قشرهايي از جوانان رواج يافته بود، چندان ميانه اي نداشت و كماكان بر حفظ و تبليغ همان رويكرد و برداشت سنتي از اسلام پامي فشرد؛ به همين دليل وي در زمره جدي ترين مخالفان و منتقدان مروجان رويكردهاي نوگرا به دين، از جمله دكتر شريعتي محسوب مي شد.      همين تقابل سبب شد كه در افكار عمومي، كافي كمتر واجد وجهه انقلابي قلمداد شود و به علت منبرهاي عامه پسند و مخالفتش با برخي چهره هاي شاخص روشنفكران انقلابي، تلقي رايج از او يك منبري سنتي و غيرانقلابي باشد؛ حال آنكه اين تلقي با واقعيت تطابق ندارد و بايد گفت فعاليت هاي انقلابي و مبارزاتي كافي ـ گرچه به گستردگي وعاظ انقلابي و مبارز نبود ـ اما تاثيرات خاص خود را داشت؛ از جمله آنكه وي در منابر خود گاه به انتقاد علني از رژيم پهلوي مي پرداخت و گاه آشكارا از امام خميني(ره) به عنوان مرجع شيعيان نام مي برد و ايشان را دعا مي كرد. در نتيجه همين اقدامات بود كه وي را ساواك و نيروهاي امنيتي بارها تهديد و ممنوع المنبر كردند و حتي به زندان انداختند. با اين همه وي نه در زمان حيات و نه پس از درگذشتش به عنوان خطيبي مبارز و انقلابي شناخته نشد؛ همچنان كه به همراهي و سازش با رژيم پهلوي هم متهم نشد.      از ديگر وعاظ ميانه روي فعال در اين مقطع، مي توان به سيدصدرالدين صدر بلاغي، سيدعبدالرضا حجازي، شيخ جواد فومني، شيخ محمود حلبي، شيخ قاسم اسلامي (شجاعي) و چهل ستوني اشاره كرد.      در مجموع اين مقطع يعني دهه هاي چهل و پنجاه را مي توان از جمله مقاطع مهم در تاريخ فعاليت مجالس وعظ و خطابه دانست كه در عين گسترش نفوذ و فعاليت اين مجالس، طيف ها و جريان هاي متنوعي هم ميان ايشان ظهور كرده بود و هر كدام طيف وسيعي از مخاطبان را به خود جذب كرده بودند. گذر وقايع و حوادث در اواخر اين مقطع و با پيروزي انقلاب اسلامي، به سمتي رفت كه روز به روز بر نفوذ و قدرت جريان وعظ انقلابي افزوده شد و در مقابل دو جريان ديگر كمابيش به حاشيه قدرت رانده شدند. با استقرار انقلاب اسلامي، بسياري از وعاظ جريان انقلابي و سياسي، وارد نهادهاي مختلف نظام شدند و مسئوليت هايي را بر عهده گرفتند كه در عمل، فعاليت ايشان را در عرصه وعظ كمرنگ ساخت و در مواردي كاملاً متاثر كرد. البته اين ميان، طيفي از وعاظ انقلابي نظير فلسفي، كماكان در همان عرصه اصلي خود و به عنوان وعاظ حامي انقلاب اسلامي، به فعاليت ادامه دادند.                **منابع:**      ٭. برداشتي آزاد از ماهنامه خيمه، شماره 72،(دي ماه 1389)، ص91.      جعفريان، رسول، جريان ها و سازمان هاي سياسي مذهبي ايران (سال هاي 1357ـ 1320).      حافظيان رضوي، سيد كاظم، راشد؛ نماد موعظه حسنه.      مظاهري، محسن حسام، رسانه شيعه؛ جامعه شناسي آيين هاي سوگواري و هيئت هاي مذهبي در ايران.      نقيب زاده، احمد و اماني زوارم، حميد، نقش روحانيت شيعه در انقلاب اسلامي ايران.      نيازمند، رضا، شيعه در تاريخ ايران؛ شيعه چه مي گويد و چه مي خواهد.؟      حسينيان، روح الله، چهارده سال رقابت ايدئولوژيك شيعه در ايران (1356ـ1343).      حسينيان، روح الله، بيست سال تكاپوي اسلام شيعي در ايران (1340ـ1320).      دواني، علي، خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفي.      دواني، علي، نقد عمر؛ زندگاني و خاطرات.      سليمي، حشمت الله، مبارزات روحانيون و وعاظ مساجد و روايت اسناد.      شريف پور، رضا، مسجد و انقلاب اسلامي.      كافي، مهدي، كافي، واعظ شهير.      كرباسچي، غلامرضا، تاريخ شفاهي انقلاب اسلامي (1342ـ1340ش)، ج2.      مركز بررسي اسناد تاريخي، زبان گوياي اسلام.      مركز بررسي اسناد تاريخي، حجت الاسلام حاج شيخ عباسعلي اسلامي.      مركز بررسي اسناد تاريخي، حسينيه ارشاد به روايت اسناد ساواك. | | | |